

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه ششم فقه القضا (1400-1401)

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

سوالات

• سوال

اگر سیستم مبتنی بر ادله قانونی باشد طبعا بخش عمده‌ای بر دوش شهادت خواهد بود در حالی که در زمان ما شهادت کارایی خود را بیش از نود و نه درصد از دست داده؛ چون شرط آن عدالت است، در گذشته بیشتر خصومت‌ها در یک شهر بود و شهرها کوچک بودند. اهالی همدیگر را می‌شناختند که زمینه احراز عدالت مهیا بود به خلاف امروزه که احراز شهادت عدالت‌کاری نسبتاً محال بالمعنی الاخص است. نتیجه مهم اینکه اگر بپذیریم فضای قضاوت انسداد بردار است، لاجرم شاید به نوعی سیستم مرکب که حالت طولی دارد و لایه به لایه از دلیل قوی به سمت اکتفا به دلیل ضعیف‌تر پیش می‌رود برسیم. الافضل فالافضل در این صورت دلیل عقل‌طور دیگری تقریر می‌شود و هم ادله نقلی نوع دیگری تفسیر می‌شوند. مثلاً احادیث مربوط به عمل قاضی به ادله قانونی بدون حصول اطمینان حمل می‌شود در جایی که ناچار به تنزل شده است والا ابتدا ملاک توأمانی است به حکم آیه **أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ (البقرة، آیه 61)** و حدیث حضرت داوود علیه وعلی نبینا وآله السلام حمل می‌شود که دستش از لایه اول کوتاه شده (و مسلم انگاشته شده که اصل اول عمل به لایه اول است) و حالا به صرف امارات ارجاع داده شده است؟

• پاسخ

خلاصه صحبت ایشان این است که آیا ما می‌توانیم در باب قضا قائل به **انسداد** شویم، در لایه بالا شروع ادله قانونی را مشخص کنیم سپس آن را مشروط به علم و اطمینان نماییم و اگر در جایی میسر نبود در لایه پایین‌تر بگوییم ظن کفایت می‌کند. اجازه بدهید اینکه بحث انسداد پیش می‌آید یا نه را بحث خواهیم کرد، چون ما هم یک چیزی شبیه این پرسش و عدم تحدید امارات به امارات مشخص را داریم.

به عبارت دیگر در امارات قانونی گفته می‌شد که محدود است و قانونگذار جعل می‌کند؛ اما ما چون هنوز نظر قطعی ندادیم حتی کسانی که امارات قانونی را خیلی پررنگ می‌کنند، تاکید می‌کنند در نظام اسلامی علم قاضی هم کفایت می‌کند (هرچند پنج نظر در علم قاضی در میان است اما نظر خودمان این است که علم قاضی فی الجمله کفایت می‌کند اما باید قضات را توجیه کرد مثلاً ساده‌اندیش نباشند؛ که در نصب قضات شرایط قاضی را قبلاً صحبت کردیم) بنابر این ما چون امارات قانونی محض را قائل نیستیم و معتقدیم راه‌های زیادی پیش می‌آید. یا شهادت شهود را که شما مطرح کردید، خوب ما برای حل چالش سوال، عدالت عرصه‌ای را مطرح کردیم (یعنی در عرصه مورد شهادت عدالت و راستگویی فرد احراز شود؛ نه اینکه بتوان پشت سر آن فرد نماز خواند و تارک کبائر باشد؛ در گذشته هم افراد مختلف بودند الان هم همانطور است) با این نگاه اگر وثوقی برای قاضی بیاورد اکتفا می‌کند.

اگر جایی هم راه بسته شد در جایی مثل باب حدود و تعزیرات می‌گوییم امکان ندارد به دلیل ظنی اکتفا نماییم. حالا بخواهیم به دلیل ظنی اکتفا نماییم که شلاق بزینم یا اعدام کنیم؟ خیر حدود الهی باید از مجرای خودش باشد. اگر در حق الناس هم باشد اگر قاضی به قراری برسد می‌رسد اگر نه باید حکم به مصالحه نماید. حکم به مصالحه کند، نه اینکه حکم به این کند خودتان مصالحه کنید. یا مثلا استصحاب جریان دارد مثل ادعای طلب بدون بینه که قاضی هم به مدرکی نرسد که مجرای استصحاب عدم است. و یا اصول عملیه دیگر جریان دارد. کسی ادعایی کرده و نتوانسته ثابت کند خوب ثابت نمی‌شود. اختلالی پیش نمی‌آید. اجمالا اینکه مثلا بگوییم اگر اطمینان نبود، اگر امارات معتبر نبود به گمان عمل بشود. اصلا نوبت به گمان نمی‌رسد اصول دیگری داریم اختلالی هم پیش نمی‌آید. مثلا مال مجهولی بود، خانهای با دو مدعی که هر دو هم ادعا دارند هیچ کدام سند ندارند یا هر دو سند رسمی دارند. اینجا قرعه است قانون عدل و انصاف است، هیچ انسداد آنگونه که شما توصیف کردید نداریم.

امتداد مراجعه به نصوص

• ادامه بررسی حدیث دوم: مرسله ابان بن عثمان

اگر برگه را دارید ص 358 اگر وسائل الشیعه دارید صفحه 230 ادامه حدیث دوم مرسله ابان بن عثمان است. این که اصرار دارم بخوانم به خاطر نکات حدیث است؛ هر چند سندا ضعیف باشد و ما ان شا الله خواهیم گفت آیا می‌شود از این حدیث استفاده کرد یا خیر؟

امام علیه السلام می‌فرمایند که **وَقَالَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَى نَبِيْنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ** جناب داوود عرض کرد **يَا رَبُّ ارْنِي الْحَقَّ كَمَا هُوَ عِنْدَكَ حَتَّى أَقْضِيَ** به تصور کنید خداوند قضاوت را بر عهده کسی گذاشته می‌گوید اشکال ندارد اما تو حق را نشان من بده، چشم برزخی یا یک زیرکی و تیزی فوق العاده که من حق را بینم **فَقَالَ إِنَّكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ** بنده من نمی‌توانی **فَالْحَقُّ عَلَى رَبِّهِ حَتَّى فَعَلَ** اصرار کرد خداوند هم به او داد **فَجَاءَهُ رَجُلٌ يَسْتَعْدِي عَلَى رَجُلٍ** اولین صحنه پدید آمد مردی به حق دیگری تجاوز کرد **فَقَالَ إِنَّ هَذَا أَخَذَ مَالِي** گفت این مرد پول مرا گرفته است **فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ** خداوند به داوود وحی کرد **أَنْ هَذَا الْمُسْتَعْدِي قَتَلَ أَبَا هَذَا وَأَخَذَ مَالَهُ** این مستعدی پدر این فرد را کشته و مالش را گرفته است **فَأَمَرَ دَاوُدَ بِالْمُسْتَعْدِي فُقْتِلَ وَ** در مورد مستعدی امر به اعدام کرد و او را کشتند **أَخَذَ مَالَهُ فَدَفَعَ إِلَى الْمُسْتَعْدِي عَلَيْهِ** مال را از او گرفت و به مظلوم بازگرداندند **قَالَ فَعَجِبَ النَّاسُ** مردم از این عمل داوود تعجب کردند و **وَتَحَدَّثُوا حَتَّى بَلَغَ دَاوُدَ** پشت سرش شروع کردند به صحبت کردن **وَدَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَا كَرِهَ** حضرت داوود از این صحبت‌ها ناراحت شد؛ یادم هست این جنبد هم می‌فرمود علم قاضی حجت نیست زیرا متهم می‌شود این هم یک نمونه آن **فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْفَعَ ذَلِكَ** جناب داوود خواست که این حالت علم وحیانی به واقع، برداشته شود **فَفَعَلَ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَأَضِفْهُمْ إِلَى اسْمِي يَحْلِفُونَ** به (وسائل الشیعه؛ ج 27، ص: 229) طبق بینه عمل کن و به اسم من نسبت بده تا قسم بخورند (منظور از بیانات شواهد و قرائن است حالا ممکن است علم هم بیاورد ولی ادله روشن است؛ حالا روشن یقین آور یا مثلا عقلایی پسند که گاهی وقت‌ها شواهد، معاینات محلی و دیدن صحنه جرم از مصادیق آن است؛ امروز هم که الی ما شا الله اسباب پیدا کرده است)

چند نکته بعد از این حدیث عرض می‌کنم:

1. اولاً روایت مرسله است. **عَمَّنْ أَخْبَرَهُ** سند روایت را مشکل می‌کند، مگر بنا بر بعضی مبانی مثل وجود روایت در کافی یا کتب اربعه عامل توثیق سند باشد. ماهم معمولاً از این روایات نمی‌گذریم مگر یک چیز خلاف قاعده یا عقلی در آن باشد. این روایت

مرسله است. طبق مبنای خودمان عرض می‌کنیم اگر چیزی در آن باشد که خلاف قاعده است، آن را کنار می‌گذاریم. مثلاً در عبارت آخر اگر معنا این باشد هم بینه هم قسم؛ یعنی کسی که بینه دارد قسم هم بخورد. این خلاف مبنی است. فقها هم می‌گویند البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر. مگر اینکه به قرینه سایر روایات و ضرورت فقه بگوئیم این دو کنار هم به معنای جمع هر دو نیست، بلکه معرفی دو راه بدون ذکر ترتیب است. می‌خواهیم ببینیم با این روایات که از نظر سندی مشکل دارد چه رفتاری نماییم؟ کلاً حذف کنیم، از درس حذف کنیم یا باید از نکات مختلف آن استفاده نماییم. مثلاً فهمیدیم پیامبر روایت صحیحه محمد بن خالد حضرت داوود است.

2. نکته‌ای دیگر اینکه حضرت داوود از خداوند پس از دردرس علم غیب خواستار رفع این موهبت الهی شد؛ آیا همان برداشت ابن جنید را نماییم؛ که نباید قاضی به علمش عمل کند و به این روایت استشهاد نماییم؟ به نظر این دلالت دیگر از روایت در نمی‌آید. از این روایت در می‌آید که اطمینان نمی‌خواهد، یقین نمی‌خواهد هرچه بینه و قسم بود کافی است. لذا از این روایت استفاده می‌کنیم فقط سیستم دلائل معنوی لازم نیست اما نهی از علم قاضی را استفاده نمی‌کنیم. لذا اگر یک فرد یا پیامبر یا امام یا قاضی دیگری به مسئله عالم بود آیا می‌شود این روایت را در مقابل او قرار داد (فارغ از ضعف سند) که نباید بر اساس علم خود عمل کنی، این از روایت در نمی‌آید.

در اطراف این روایت همین مقدار کافی است. پس روایت مرسله است اگر مدعای خلافی در آن باشد مثل جمع بین قسم و بینه نباید به آن عمل شود اما در بعضی نکات دیگر می‌شود عمل کرد مثل همین که علم لازم نیست. البته حواستان باشد این اشکال که این‌ها مربوط به شرایع سابقه است وارد نیست زیرا یا با استصحاب شرایع سابق و یا با استناد امام معصوم به واقعه (که می‌دانیم هدف او قصه‌گویی از شرایع سابق نیست) می‌فهمیم چیزی است که در شریعت مطهره به کار می‌آید. حکمت اقتضا می‌کند اینگونه با روایت رفتار نماییم.

• حدیث سوم: مرسله محمد بن قیس

روایت سوم روایت محمد بن قیس است. سند روایت این است: **وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَمِي عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ رَجَالِي** که اسمشان ذکر شده اند رجال شناخته شده شیعه و معتبر هستند. مشکل روایت عبارت **عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ** است که روایت مرسله می‌گردد **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكَا إِلَيَّ رَبِّهِ كَيْفَ أَقْضِي فِي أُمُورِهِ لَمْ أُخْبَرْ بِبَيِّنَاتِهَا** در حوادثی که من سند ندارم، چه کار کنم؟ همان سوال ابتدای جلسه دوستان هم همین بود که اگر انسداد رخ دهد، مدرکی نباشد **قَالَ فَقَالَ لَهُ رُدَّهُمْ إِلَيَّ** آن‌ها را به من برگردان **وَأَضِفْهُمْ إِلَيَّ اسْمِي يَحْلِفُونَ بِهِ (وسائل الشيعة؛ ج 27، ص: 230)** قسم بخورند. چه کسی قسم بخورد؟ مدعی یا منکر (اگر مدعی منکر باشند) یا کسی متهم به عمل منافی عفت و مدعی هم ندارد حالا در شرع ما رهايش می‌کنند. حضرت فرمودند قسم بخورند. دلیل‌های دیگری داریم که نشان می‌دهد منکر باید قسم بخورد.

بسیار روشن است که این روایت دلالت می‌کند بر عدم لزوم اقناع وجدان در قاضی برای داوری؛ و اگر اقناع قاضی نشانه‌ی بارز سیستم ادله‌ی آزاد یا همان دلائل معنوی است، به طوری که بدون اقناع حق قضاوت ندارد این روایت سیستم دلائل آزاد را رد می‌نماید. در این روایت نشان از سیستم دلائل قانونی است. البته این روایت ضعف سند دارد ولی بارها این جمله را از ما شنیدید در یک تعاضد حلقوی وقتی ادله در کنار یکدیگر، دست به بازوی یکدیگر بدهند و تشکیل شبکه دلالتی بدهند، یک مجموعه‌ای تشکیل می‌شود که به هم دیگر کمک می‌کنند و واقعا فقیه اطمینان می‌یابد. وقتی چند روایت با تعابیر مشابه هر چند با اسانید ضعیف وارد شده باشد، انسان اطمینان پیدا

می‌کند به صدور این روایات یا مضمون این روایات از امام علیه السلام لذا در مفاد این روایت نباید شک کرد که از معصوم صادر شده، حالا عین عبارت یا شبیه آن. از این جهت این روایت در این شبکه دلالی قرار می‌گیرد و ثابت می‌کند در اسلام منحصر سیستم دلیل معنوی یا همان ادله‌ی آزاد حاکم نیست.

من یک چیزی هم پارسال گفتم سه چهار پنج ماه فاصله شد، شاید بعضی‌ها هم مراجعه کننده امسال درس شدند پس تکرار می‌کنم. ما می‌گفتیم در سیستم دلائل آزاد یا همان سیستم دلائل معنوی مقابل امارات قانونی است. در امارات قانونی کلمه امارات که جمع می‌باشد خوب است؛ چون یک اماره نداریم، امارات مختلف داریم. می‌گویند حاکمیت امارات قانونی اما در دلائل آزاد و دلائل معنوی اصلا بحث دلائل نیست؛ آنچه هست اطمینان قاضی است، یقین قاضی است. این دلیل است. منتها راه‌های این دلیل و اقناع، راه‌های این علم قاضی ممکن است متعدد باشد. گاهی چشم خودش می‌بیند یا گوشش می‌شنود، گاهی معاینه محل جرم می‌کند، گاهی مشاهده محلی می‌کند گاهی شایع محلی می‌آورد، گاهی پلیس راه و پزشکی قانونی خبر برایش می‌آورد خبر‌های معتبر و سنگین اقناع آور. در واقع این راه‌هایی به آن دلیل واحد است. در دلائل معنوی یا دلائل آزاد یک دلیل داریم، چون قانون‌نگار آن را مشخص نمی‌کند. این راه‌ها را دلیل می‌گویند و الا بهتر بود گفته می‌شد سیستم علم مقام قضایی آنچه حاکم است علم است، یا اطمینان که علم عرفی حاصل شود. حالا راه‌های این علم یا اطمینان می‌تواند متعدد باشد.

• حدیث چهارم: صحیحہ ابی عبیدہ حدّاء

روایت چهارم ملاحظه بفرمایید وَ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ قُمِي عَنْ أَبِيهِ اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ تَا اَيْنِجَا سَنَدٌ بَسِيَارٌ عَلِيٌّ اِسْتِ سَهْ تَن اَز رَجَالٍ بَزْرَگٍ شِيعَه حَتِي اِبْرَاهِيمَ بِنِ هَاشِمٍ عَنْ مَنصُورِ اَهْلِ فَنِ اِيْنِ مَنصُورٍ رَا مَشْرَكٌ بَيْنِ مَنصُورِ بِنِ حَازِمٍ وَ مَنصُورِ بِنِ يُونُسَ مِي دَانَدَنْدُ؛ خوب هر کدام باشند معتبر هستند عَنْ فَضْلِ الْأَعْوَرِ گاهی هم فضیل گفته‌اند فضیل بن عثمان معتبر است عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ که معتبر است پس سند روایت صحیحہ است عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَجَلَ فَرَجَهُ الشَّرِيفِ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ عَلَى نَبِيْنَا وَآلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَسْأَلُ بَيْنَهُ. (وسائل الشيعة؛ ج 27، ص: 230) این روایت دلالت می‌کند وقتی امام عجل الله فرجه ظهور می‌کند به حکم داوود در روایت دیگری دارد داوود و سلیمان علیهما و علی نبینا و آلہ السلام قضاوت می‌نماید. در روایت دیگر که نمی‌خوانم دارد آل داوود (شاید دلالت کند که حضرت داوود تیمی داشته که از بینه سوال نمی‌کردند کنایه از اینکه به علم خودشان عمل می‌کردند)

آیا این روایت ناظر به محل بحث ما هم هست؟ این روایت چون صحیحہ است به چند نکته توجه می‌شود:

1. اینکه دارد حضرت قائم عجل الله فرجه به حکم حضرت داوود علی نبینا و آلہ و علیہ السلام قضاوت می‌کنند آیا منظور قضاوت شخص حضرت است یا مقصود حکومت مهدوی است؟ روایت بعدی هم این عبارت را دارد: لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنِّي - يَحْكُمُ بِحُكْمِ آلِ دَاوُدَ - وَ لَا يَسْأَلُ بَيْنَهُ يُعْطَى كُلُّ نَفْسٍ حَقَّهَا. (وسائل الشيعة، ج 27، ص: 231) یک موردی هم اینجا دارد عبارت شخص حضرت را اشاره دارد. ظاهر هم امر این است خود حضرت اینگونه قضاوت می‌کنند. ولی خوب می‌دانید همه قضاوت‌ها که با حضرت نیست. ای چه بسا اهمیت کار این است که این شأن خود حضرت است نه فلان قاضی در فلان شهر دور افتاده از حکومت مهدوی اینگونه باشد. لذا ظاهر عبارت این است که این اختصاص به خود حضرت دارد. اما اگر دوستان

گشتند و خلاف این پیدا کردند قهرا حمل بر مجاز می‌کنیم؛ می‌گوییم خودش و حکومتش زیرا گاهی کارگزاران را به خود حاکم نسبت می‌دهند. مثلاً می‌گویند حکومت نادر چنان بود. بلا تشبیه کارگزاران بودن ولی به خودش نسبت می‌دهند.

2. ممکن است با توجه به حدیث امروز این سوال پیش بیاید که خود حضرت داوود هم آخر کار پشیمان شد (یا داوود و سلیمان) و این رویه برداشته شد. یعنی حضرت داوود هم اگر بدون بینه حکم می‌کرد یک مدت کوتاهی بود. طبیعتاً باید بین ادله جمع کنیم یا آن روایت را کنار بگذاریم که به نظر با وجود ضعف سند حتی این کار را نمی‌توانیم بکنیم زیرا دلالت آن روایت را با قرائن مختلف پذیرفتیم. باید بگوییم مقصود همان دوره نخست قضاوت حضرت داوود است، نه مرحله دوم قضاوت‌های ایشان. بر همین اساس تعارضی بین این دو روایت نیست.

این روایت نکته ای که برای محل نزاع ما ندارد و فقط به جهت بیان نکات آن را ذکر کردیم.

• حدیث پنجم: روایت جد ضمره بن ابی ضمره

روایت بعدی که در حقیقت روایت ششم باب است (روایت پنجم را دیگر در متن نیاورده ایم) **وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ** معتبر است **عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ بَصْرِيٍّ** اختلافی است **عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ مَفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ** برخی به شدت تضعیف کرده‌اند و برخی دفاع نموده‌اند به همین دلیل اختلافی است **عَنْ (إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي أُوَيْسٍ عَنْ ضَمْرَةَ بْنِ أَبِي ضَمْرَةَ) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** ای کاش این روایت یک سند عالی داشت هر چند بدون سند هم قبول می‌کنیم. سند روایت مشتمل بر مجاهیل است احمد بن محمد بن عبدالله، اسمعیل بن ابی اویس، ضمره بن ابی ضمره، پدرش و جدش این‌ها مجاهیل روایت هستند و سند روایت به دلیل این مسئله نامعتبر است. در پاورقی و سائل هم نگاه نمایید تفاوت‌هایی با تهذیب و کافی در اینجا دارد. در تهذیب دارد **اسمعیل ابن ابی اویس اصبحی** در کافی که و سائل از آن نقل می‌کند دارد **ابی ادريس** خیلی وقت‌ها جناب شیخ حر وقتی از کافی نقل می‌کند با نقل کافی متفاوت است. البته شیخ حر محدث خیر است که نسخ مختلف در دسترس ایشان بوده است. نمی‌شود احتمال اشتباه در همه این مصادیق اختلافی را داد هر چند امکان اشتباه است. خوب است که آقایان در چاپ و سائل دست در متن نبرده‌اند اما آنچه مهم است مدلول حدیث است که امام فرمودند: **أَحْكَامٌ** در یکی از نسخه‌ها است **جميع أحكام** که فرقی نمی‌کند، جنبه تأکیدی دارد **الْمُسْلِمِينَ عَلَى تَلَاثَةِ حُكْمٍ** حکم‌ها و داوری‌هایی که می‌خواهد در بین مسلمین باشد (غیر مسلمین مابنی خود را دارند اگر هم آمدند یا با این قواعد و یا با قاعده الزام برخورد می‌شود) **شَهَادَةٌ عَادِلَةٌ** بر شهادت عادل سوار می‌شود **أَوْ يَمِينٍ قَاطِعَةٍ** یا بر قسم قاطع **أَوْ سُنَّةٍ مَاضِيَةٍ مِنْ أُمَّةٍ الْهُدَى** یا رویه و سنت جاری از ائمه هدی علیهم السلام در بعضی از نسخه‌ها جای **من** حرف **مع** را دارد. البته این میزان اشتباه کتابت است.

مراد از این سه نهاد چیست؟ یک تأملی بفرمایید.